

تبیین تحلیلی عدالت انتقالی در بحران بیش از یک دهه افغانستان

شهریار رحیم‌لی*

چکیده

توجه به عدالت انتقالی و احقاق حقوق قربانیان نه تنها به لحاظ اخلاقی دارای ارزش بوده و اعتماد میان مردم و دولت را مستحکم‌تر می‌سازد بلکه از لحاظ ایجاد منافع درازمدت سیاسی و صلح باثبات دارای اهمیت استراتژیک است. بر اساس پیمان‌ها و معاهداتی که دولت افغانستان تصویب کرده، این دولت باید مسئولیت اساسی اجرای عدالت انتقالی در افغانستان را بر عهده بگیرد. جامعه جهانی که به اهمیت عدالت انتقالی در دیگر ممالک اذعان دارد، بر پایه پیمان‌های بین‌المللی نسبت به تضمین عدالت انتقالی در افغانستان دارای مسئولیت است. در کنار آن جامعه مدنی افغانستان باید به ارتقای ظرفیت نهادها و به ویژه گروه هماهنگی عدالت انتقالی پرداخته و با توسعه جغرافیایی سازمان‌های حامی عدالت انتقالی در سراسر ولایات، جامعه مدنی پر قدرت، فعال و ملی را ایجاد نماید. جامعه مدنی می‌تواند با تلاش در زمینه پیشبرد سیاست‌های حسابدگی مانع ترویج فرهنگ معافیت افزایش دور خشونت گردد. در پژوهش حاضر سوال این است که چرا فرآیند عدالت انتقالی در افغانستان با بن‌بست روبه‌رو است؟ برای پاسخ به این پرسش ابعاد و چالش‌های عدالت انتقالی در افغانستان مورد بررسی قرار می‌گیرد و نقش نهادها و جامعه مدنی در پیشبرد هرچه بهتر عدالت انتقالی در تطبیق با این کشور ارزیابی می‌شود.

کلید واژگان: عدالت انتقالی، عدالت، افغانستان، حقوق بشر، جامعه مدنی.

فصلنامه مطالعات بین‌المللی (ISJ) / شماره ۵۳ / ۵

* دانشجوی کارشناسی ارشد رشته روابط بین‌الملل دانشکده علوم سیاسی دانشگاه آزاد تهران مرکز
ipsforstates@yahoo.com

تبیین تحلیلی عدالت انتقالی در بحران بیش از یک دهه افغانستان

شهریار رحیم لی*

دیباچه

گام‌های آغازین «عدالت انتقالی»^۱ با محاکمه‌ی عاملان جنایت‌های جنگی در جنگ جهانی اول و کنفرانس صلح پاریس در سال ۱۹۱۹ و برگزاری دادگاه‌های نورنبرگ و توکیو در سال ۱۹۴۵ برای محاکمه‌ی نظامیان آلمانی و ژاپنی متهم به جنایت علیه بشریت در جنگ جهانی دوم، برداشته شد. به دنبال طرح مفاهیمی همچون «جنایت علیه بشریت»^۱ و «مصونیت»^۲ در منشور دادگاه نورنبرگ، این مفاهیم و مفاهیمی همچون «حق دانستن حقیقت»، «جبران خسارت» و «اقدامات ترمیمی برای قربانیان نقض حقوق بشر»^۳ به اسناد

* دانشجوی کارشناسی ارشد رشته روابط بین‌الملل دانشکده علوم سیاسی دانشگاه آزاد تهران مرکز
ipsforstates@yahoo.com

1. Transitional Justice
2. Crime against humanity
3. Immunity
4. Reparation for Victims of Human Rights Violation

فصلنامه مطالعات بین‌المللی (ISJ)، سال چهاردهم، شماره ۱، تابستان ۱۳۹۶، صص ۱۰۷-۸۱

سازمان ملل نیز راه یافتند و به ویژه در اسنادی همچون کنوانسیون حقوق مدنی و سیاسی (۱۹۹۶)، قطعنامه‌ی اصول همکاری بین‌المللی در مورد تعقیب، دستگیری، استرداد و مجازات مرتکبین جنایت جنگی و جنایت علیه بشریت (۱۹۷۳)، اعلامیه‌ی حمایت از تمام اشخاص در برابر شکنجه و سایر رفتارهای ظالمانه و غیر انسانی و تحقیر آمیز (۱۹۷۵) و کنوانسیون حمایت از همه‌ی قربانیان ناپدید سازی اجباری (۱۹۹۲) بر آنها تاکید شد. در ادامه‌ی همین روند بود که کمیسیون‌های حقیقت یاب در آرژانتین (۱۹۸۳) و سپس در شیلی (۱۹۹۰) و آفریقای جنوبی (۱۹۹۵) تشکیل شد و پس از آن بود که در بسیاری از کشورهای آمریکای لاتین، آفریقا و اروپای شرقی که دوران پس از جنگ یا گذار از دیکتاتوری به دموکراسی را طی می‌کردند، کمیسیون‌های حقیقت یاب برای بررسی رویدادهای گذشته تشکیل و ابزاری مهم برای به رسمیت شناختن درد و رنج قربانیان و ثبت و انعکاس آن تبدیل شد (نویسندگان، ۱۳۹۰: ۷۴).

تشکیل دادگاه دایمی جنایی بین‌المللی در سال ۱۹۹۸ برای رسیدگی به جنایات بین‌المللی از دیگر گام‌های مهم در روند پیش برد عدالت انتقالی و پاسخگو کردن دولت‌ها بود. هرچند دولت عادل و موثر اصلی‌ترین عامل برای کشف حقیقت، اجرای عدالت و جبران خسارت است، اما جامعه‌ی مدنی از احزاب و رسانه‌ها گرفته تا سازمان‌های غیر دولتی و حقوق بشری نیز نقش انکارناپذیری در این روند دارد. کشور افغانستان در دهه‌های گذشته دستخوش جنگ‌های داخلی شده که در آن موارد صریح و جدی نقض حقوق بشر به چشم می‌خورد. امروز همه ویرانی‌ها، بدبختی‌ها، مشکلات و رنج‌های مردم افغانستان بازگوکننده ظلم، بی‌عدالتی و جنایات ضد حقوق بشری در سال‌های گذشته بوده است که توان دامن زدن به جنگ‌های خانمانسوز داخلی را دارند. در حالی از روند عدالت انتقالی در این کشور صحبت می‌کنیم که بعد از سقوط حکومت طالبان و روی کار آمدن دولت موقت، افغانستان آهسته آهسته به صفت یک کشور دوباره از انزوای جهانی برآمده و با احیای نهادهای ملی، توجه جامعه جهانی را به خود معطوف ساخت. با وجود اندازه چشمگیر خشونت در افغانستان برای جرایم گذشته در هر مرحله از جنگ اما بازهم حساب دهی وجود نداشته است. از امضای موافقتنامه بن در سال ۱۳۸۰ بدین سو، دولت افغانستان

تلاش‌های هماهنگ شده‌ای ننموده تا پروسه عدالت انتقالی را در کشور پیش ببرد. در عوض، شخصیت‌های دولتی و برخی از بازیگران بانفوذه جهانی بحث نمودند که تطبیق عدالت می‌تواند صلح را مختل سازد. متعاقباً بعضی از مرتکبین جرایم جنگی هنوز هم در دولت نفوذ دارند. از منظر کوتاه مدت نادیده گرفتن گذشته جهت اختتام بخشیدن به خشونت شاید قدردانی گردد. با این وجود، واقعیت اینست که جنگ هنوز ختم نگردیده است. موضوع عدالت انتقالی فقط در مورد پیگیری جرایم گذشته نبوده بلکه در مورد معامله با عفو مداوم می‌باشد که باعث مشروع نمودن و به تاخیر انداختن تلاش‌های حکومتداری مبارزه علیه شورش می‌شود. این پژوهش در صدد است تا ضمن تعریف عدالت انتقالی و ابعاد آن به بررسی تطبیق عدالت انتقالی در افغانستان و چالش‌های پیش رو در آن کشور بپردازد.

۱- مفهوم عدالت انتقالی

اصطلاح عدالت انتقالی در دهه پایانی قرن بیستم ظهور کرد. این مفهوم با اوضاع جوامعی که شاهد جنایات هولناک ضد بشری بوده‌اند، و در تلاش گذار به جامعه با ثبات و دارای صلح پایدار و مبتنی بر عدالت و استقرار نظام دموکراسی‌اند، پیوند خورده است. مفهوم عدالت انتقالی از این دیدگاه منشأ می‌گیرد که نمی‌توان به جامعه با ثبات، دارای صلح پایدار و عادلانه و مبتنی بر حاکمیت قانون دست یافت مگر اینکه به میراث جنگ، جنایات و نقض گسترده حقوق بشر رسیدگی کرد. عدالت انتقالی این تدابیر و اقدامات را معرفی می‌کند. تطبیق عدالت انتقالی پیش شرط اساسی رسیدن به صلح پایدار، نظام دموکراتیک، حاکمیت قانون و تأمین عدالت و حقوق بشر در کشورهایی است که شاهد جنایات گسترده علیه بشریت بوده‌اند. عدالت انتقالی راهکاری است برای دوران گذار، و هدف آن انتقال مسالمت‌آمیز جامعه از بحران و تشتت ناشی از جنگ و جنایت به سوی آرامش و صلح است (نویسندگان، ۱۳۹۰: ۲۵). در یک تعریف کلی "عدالت انتقالی" فرآیندی است که جامعه جنایت زده را کمک می‌کند تا از وضعیت ناگوار ناشی از نقض گسترده حقوق بشر به جامعه مبتنی بر حاکمیت قانون و حقوق بشر، نظام دموکراسی و صلح پایدار

گذار کند. این یک پروسه «کلی»، «مشورتی» و «وابسته به بسترهای اجتماعی» است که شامل حقیقت‌یابی، اصلاحات ساختاری، رسیدگی به قربانیان، عدالت جزایی و یادبودها می‌شود. عدالت انتقالی روند عدالت برای همه است اعم از قربانیان و عاملین نقض حقوق بشر بویژه برای زنان و کودکان و آسیب دیدگان. (نویسندگان، ۱۳۹۰: ۲۶)

در کتاب "Transitional justice" به نوشته‌ی "Neil j. Kritz" ویراستار علمی کتاب، عدالت انتقالی نوع خاص و مستقلی از عدالت نیست، بلکه رویکردی است برای دستیابی به انواع عدالت؛ آن هم در دوره گذار از یک حکومت استبدادی یا حکومت‌های درگیر جنگ، به حکومت دموکراتیک، پایدار و همراه با صلح. در جوامعی که گرفتار خشونت و بی‌عدالتی هستند، دوره‌ی انتقال، دوره‌ای بسیار حساس و سرنوشت‌ساز است که به دلیل تغییر ساختار و یا سیاست‌های حکومت، اتخاذ سیاست‌های ویژه در زمینه‌های مختلف ضروری است. تغییر یکباره نظام سیاسی و قضایی، عملاً ممکن نیست و به همین جهت پیش‌بینی یک فرآیند مشخص‌گریز ناپذیر است. در دوره‌ی انتقالی، شرایط خاصی حکمفرماست. در این دوره، نظام سیاسی دچار تزلزل شده و صلاحیت و مقبولیت مقامات از میان رفته است؛ اعتبار قوانین مورد تردید قرار گرفته‌اند؛ نیروهای جدید غالباً فاقد تجربه مدیریتی و قضایی هستند؛ فهرستی از مرتکبین جرایم در برابر خیل عظیمی از بزه‌دیدگان قرار دارند که باید به وضعیت هر دو رسیدگی شود. در این فرآیند، مجازات عاملان خشونت دولتی، بزه‌دیدگان این جرایم، اصلاح قوانین مادر و تغییر ساختارهای اداری و قضایی تعیین‌کننده است. تک‌تک این مسایل بسیار مهم است. اگر عدالت انتقالی بطور جدی مورد توجه انقلابیون و اصلاح‌گران اجتماعی قرار نگیرد، دستیابی به اهداف انقلاب دور از انتظار خواهد بود (کریتز، ۱۹۹۵: ۹).

عدالت انتقالی مربوط به جوامعی است که در حال گذار از جنگ به صلح یا از یک رژیم اقتدارگرا به نظام دموکراتیک هستند. عدالت انتقالی موضوع جبران حقوق و زیان‌های قربانیان نقض حقوق بشر است. عدالت انتقالی تلاش می‌کند شیرینی امروز و فردای حقوق بشر را به گذشته قربانیان هم منتقل کند تا دیروز آنها هم به مانند امروزشان ارزش زندگی و ثبت زندگی داشته باشند. ضمن اینکه ساز و کارهایی را فراهم آورد که آینده‌ای پر ثبات همراه

با آرامش، صلح و دموکراسی بسازد و فرآیند گذار به یک جامعه دموکراتیک فراهم آید. (ذاکریان، ۱۳۹۲: ۷۵)

در واقع عدالت انتقالی بر پایه ارزش‌های اخلاقی و فرهنگ دموکراتیک قرار دارد و به ارزش‌های عمومی دموکراتیک مانند حقوق مشروع^۱، احترام متقابل^۲، رعایت قوانین بنیادین حقوق بشر اشاره دارد. فرهنگ دموکراتیک در سطح شهروندان یک دولت، آزادی یکایک شهروندان در اداره امور خصوصی شان را به رسمیت می‌شناسد و این زیربنای اصل عدالت است (پوراحمدی، ۱۳۸۹، ۳۱). عدالت انتقالی به سببی از رهیافت‌های حقوقی و غیر حقوقی باز می‌گردد که دولت‌ها از آنها برای گذار از خشونت و فشار، به صلح و ثبات بهره می‌گیرند. در یک جمع بندی کلی عدالت انتقالی به جرایمی که افراد جامعه هنگام انتقال از یک رژیم سرکوبگر و دیکتاتوری به یک نظام دموکراتیک با آنها مواجه می‌شود از جمله ژنوساید، جرایم علیه بشریت و نقض جدی حقوق و مقررات کشمکش‌های مسلحانه، رسیدگی می‌کند (ذاکریان، ۱۳۹۴: ۵۰).

۲- اهمیت و اهداف عدالت انتقالی

همان گونه که گفته شد، عدالت انتقالی فرآیندی است که در جوامع در حال گذار تطبیق می‌شود. آنچه که عدالت انتقالی می‌خواهد به ایجاد و پی‌ریزی آن کمک کند پایه گذاری یک جامعه سالم‌تر و انسانی‌تر است؛ جامعه‌ای که شهروندان آن در صلح و آرامش توأم با عزت و کرامت و برخوردار از حقوق بشری خود زندگی کنند. روی کرامت و حقوق بشر از این رو تاکید می‌کنیم که منظور از صلح صرفاً نبود جنگ نیست، زیرا در تحت سلطه سرکوبگرترین و ظالم‌ترین نظام نیز ممکن است جنگ نباشد و نظم استبدادی در آن حاکم باشد. اما در زمان حاکمیت همان نظام استبدادی ممکن است جنایاتی صورت گرفته باشد و حقوقی نقض شده باشد که مورد بازخواست عدالت انتقالی قرار بگیرد (نویسندگان، ۱۳۹۰: ۲۸). در اینجا برای پاسخ به این سوال که "بحران‌های پس از جنایات را چگونه می‌توان پشت سر گذاشت و روان‌های زخم خورده را چگونه می‌توان التیام بخشید؟" پی به اهمیت عدالت

انتقالی می‌بریم. اگر بخواهیم جامعه را از این وضعیت نجات دهیم و امنیت و آرامش روانی و وجدانی را دوباره به آن بازگردانیم، باید حقوقی که نقض شده و جنایاتی که اتفاق افتاده است را مورد بازرسی قرار دهیم. زیرا نمی‌توان امید داشت که بدون رسیدگی و فیصله آن جنایات، و التیام زخم‌های قربانیان، همه شهروندان، اعم از قربانیان و جنایت‌کاران را در موقعیت برابر قرار دهیم و به صلح و آشتی ملی دست یابیم. عدالت انتقالی چنین زمینه‌ای را مساعد می‌سازد. در نتیجه **اهمیت عدالت انتقالی** در نکات زیر خلاصه می‌شود (نویسندگان، ۱۳۹۰: ۲۹):

۱. تحقق عدالت را در جامعه ممکن می‌سازد؛
 ۲. زمینه را برای رسیدن به صلح پایدار و همبستگی ملی مساعد می‌سازد؛
 ۳. زمینه اشتراک و سهم‌گیری شهروندان را در قطع اثرات مخرب جنگ بر روابط اجتماعی مساعد می‌سازد؛
 ۴. زمینه آموختن از گذشته را فراهم می‌سازد و گذشته تلخ و رنج آور را از تهدید به فرصت تبدیل می‌کند؛
 ۵. دردهای قربانیان جنایات را التیام می‌بخشد و رنج‌ها را از حوزه فردی به یک مسأله اجتماعی و ملی تبدیل می‌کند؛
- اهداف عدالت انتقالی** را می‌توان در سه قالب سیاسی، حقوقی و اخلاقی مطرح کرد. اما همه این قالب‌ها به دو قسمت اهداف کوتاه مدت و بلند مدت تقسیم می‌شوند. اهداف کوتاه مدت عبارتند از: (ذاکریان، ۱۳۹۴: ۵۱).
۱. از بین بردن فرهنگ معافیت^۱ برخی افراد از مجازات یا همان بی‌کیفری و پاسخ‌گویی مجرمان؛
 ۲. احیای شأن و منزلت^۲ از دست رفته قربانیان^۳: التیام^۴ دردها و زخم‌های قربانیان و ایجاد یک جامعه‌ی سالم و باثبات؛
 ۳. بهبود وضعیت افراد مجروح جامعه به ویژه با گفتن حقیقت؛

1. Impunity
2. Restore Dignity
3. Victims
4. Heal

اهداف بلندمدت عبارتند از:

۱. تلاش برای بهبود وضع جامعه از طریق جلوگیری از تداوم نقض حقوق بشر، حفاظت و تقویت صلح و آشتی ملی در تمام سطوح جامعه بر مبنای عدالت و امنیت روانی و وجدانی مردم و برخورداری از حقوق بشر و حقوق شهروندی برای تمام افراد و همچنین نهادینه ساختن و فرهنگ حقوق بشر؛
۲. اصلاح زیر ساخت‌ها برای دموکراسی سازی و حقوق بشر: ایجاد حکومت قانون و نظم دموکراتیک؛
۳. تضمین این موضوع که نقض حقوق بشر دیگر تکرار نخواهد شد؛
۴. ارتقای همزیستی^۱ و صلح پایدار^۲ در جوامع انتقالی؛

۳- شرایط و ضرورت اجرای عدالت انتقالی

برای اجرای عدالت انتقالی در جامعه‌ای که دوران انتقالی از یک رژیم دیکتاتوری به حکومت دموکراتیک را طی می‌کند، پیش شرط‌هایی نیاز است که باید آنها را مدنظر قرار داد؛ که عبارتند از:

۱. زمینه سازی اجتماعی و فرهنگی برای اجرای عدالت انتقالی

برای اجرای عدالت انتقالی در جوامع پساکشمکش باید شرایط حاکم بر آن جامعه را نیز مدنظر قرار داد. اصولاً چنین جوامعی در دوران انتقالی سرشار از شور و هیجان‌ناشی از تغییر حکومت قرار دارند. باید به گونه‌ای رفتار کرد که این هیجان‌ناشی موجب نادیده گرفتن حقوق در روند اجرای عدالت نشود. در حقیقت عدالت انتقالی یک فرآیند چند وجهی است که هم زمان دارای جنبه‌های مختلف قضایی، اجتماعی، سیاسی، روانی و غیره می‌باشد (سرآمد، ۲۰۱۱).

۲. حقیقت یابی و مستند سازی جنایات‌های انجام شده عاملین و قربانیان آن.

همواره یکی از شروط مهم برای اجرای عدالت این است که باید متهم کردن اشخاص بر اساس حقیقت و اسناد مستند باشد نه بر اساس حدس و گمان. در حقیقت، حقیقت یابی علاوه بر اینکه اجرای مراحل بعدی عدالت انتقالی را ممکن می‌سازد، در عین حال باعث می‌شود که جنایات به صورت رسمی محکوم شناخته شوند و دردهای آن نیز وجهه اجتماعی و ملی پیدا کنند و همه ملت خود را در آن شریک بدانند. (سرآمد، ۲۰۱۱). در عدالت انتقالی سه ارزش مورد تاکید قرار می‌گیرند: عدالت، آشتی و صلح پایدار. بطور کلی مکانیسم عدالت بر رهبران یا بازیگران اصلی کشمکش یا سرکوب تاکید دارد در حالی که مکانیسم‌های آشتی و صلح پایدار رده‌های پایین‌تر را مدنظر قرار می‌دهد.

رهیافت عدالت در دوره گذار

همان‌گونه که قبلاً گفته شد، عدالت انتقالی در جوامع در حال گذار از بحران ناشی از نقض گسترده حقوق بشر و جنایات علیه بشریت تطبیق می‌شود و هدف آن نیز بازسازی روابط اجتماعی و پی‌ریزی یک جامعه سالم و انسانی بر مبنای عدالت، دموکراسی و حقوق بشر است. روشن است که جوامع در حال گذار بیش‌تر از هر چیز به حاکمیت قانون و ثبات سیاسی ضرورت دارد. لازمه‌ی هر دوی آن یک دولت قوی و قانون مند است. دولت از یک سو باید توانایی آن را داشته باشد که بی‌ثباتی‌های دوران گذار را کنترل کند و جلو بی‌نظمی‌ها و اغتشاش‌گری‌های گروه‌های فرصت طلب و ماجراجو را بگیرد و از سوی دیگر خود باید مقید به احکام قانون باشد تا حقوق و آزادی‌های مردم قربانی خواست گروه‌های قدرتمند درون دولت و یا نزدیک به دولت نشود. باید به دقت توجه کرد که جوامع مورد نظر عدالت انتقالی جوامع دوپاره، و بلکه چند پاره‌اند، یعنی ما در این جوامع در سطح کلان با گروه‌های قربانیان و جنایت کاران سروکار داریم که هر کدام ممکن است به دسته‌های متعدد تقسیم شده باشند و الزاماً با هم پیوند و همسویی نداشته باشند. شکافی که بین قربانیان و عاملین جنایات ایجاد شده است جامعه را به دو قسمت بزرگ تقسیم کرده که به خودی خود محال است با همدیگر کنار بیایند. از این رو نقش ارگان‌هایی که در زمینه

بازسازی روابط اجتماعی و ایجاد همبستگی ملی کار می‌کنند بسیار برجسته و حیاتی می‌باشد. عدالت انتقالی یکی از این برنامه‌ها است که به بازسازی روابط اجتماعی و همبستگی ملی کمک می‌کند و تمام نهادهای اجتماعی باید در تطبیق آن « نقش فعال داشته باشند ». دولت به دلیل گستردگی صلاحیت‌های قانونی آن و مؤثر بودن نقش آن نخستین نهادی است که باید در تطبیق عدالت انتقالی و گذار مسالمت‌آمیز جامعه از دوران بحران و جنایت نقش بازی کند.

عدالت در دوره گذار در سال‌های اخیر کانون توجه رو به رشدی بوده، از جمله از طریق صلاحیت قضایی و بین‌المللی و ترکیبی، کمیسیون‌های حقیقت‌یاب، دادگاه‌های ملی و تلاش‌های مصالحه ملی، که همگی به افراد، جوامع و کشورها برای پاسخ دادن به فجایع و تعدی برخاسته از جنگ اختیار داده است. با این حال هیچ نظریه واحدی درباره عدالت در دوره گذار وجود ندارد و این اصطلاح حتی معنای ثابتی هم ندارد. گزارشگر ویژه ترویج حقیقت، عدالت، عرضه غرامت و تضمین عدم تکرار، که پست او در سال ۲۰۱۱ در سازمان ملل ایجاد شد تا موارد عدالت در دوره گذار را پوشش دهد، آن را «مجموعه‌ای از فرآیندهایی با چهار هدف مرتبط با هم» توصیف می‌کند؛ به رسمیت شناختن رنج قربانیان از طریق مستند سازی، حقیقت‌یابی و اقدامات نمادین، پاسخگو کردن مرتکبان جنایتها و پایان دادن به معافیت از مجازات از طریق شیوه‌های عدالت کیفری و جبرانی (که می‌تواند شامل پیگرد و عرضه غرامت شود)؛ پی‌ریزی اصلاحات نهادی از طریق خلع سلاح و اصلاح بخش‌های امنیتی و بررسی سوابق، و مصالحه از طریق تمام موارد بالا و سایر اقدامات لازم. در گزارش سال ۲۰۰۴ دبیرکل سازمان ملل، عدالت در دوره گذار شامل طیف گسترده‌ای از تمام فرآیندها و راهکارهایی توصیه شده که به تلاش‌های جامعه برای پرداختن به میراثی از تعدیه‌ای گسترده گذشته کمک می‌کند، تا از پاسخگویی اطمینان یابد، به عدالت خدمت کند و مصالحه را فراهم آورد (نوته، ۱۳۹۴: ۹). مشورت‌های فراگیر ملی، بویژه با کسانی که در معرض نقض حقوق بشر قرار گرفته‌اند، به عنوان عنصری حیاتی از عدالت در دوره گذار شناخته شده، در حالی که کمیسیون‌های تحقیق به مثابه پیش درآمد مهمی برای راهکارهای عدالت در دوره گذار دیده می‌شوند. اصطلاح "گذار" از حقیقتی ریشه می‌گیرد که بسیاری

از این کشورها در مرحله گذار به دموکراسی چون افغانستان قرار خواهند داشت. ناگفته نماند که عدالت انتقالی یک روند طولانی مدت است و در هر کشور نظر به اوضاع و شرایط سیاسی آن فرق می‌کند. به ویژه در افغانستان بخاطر تطبیق موفقیت آمیز این روند چالش‌هایی وجود دارد که روند عدالت انتقالی را با کندی و مشکل مواجه می‌سازد و یا گاهی هم تهدید می‌کند و بیم آن می‌رود که هرگز جنبه عملی پیدا نکند.

۴- عدالت انتقالی در کشورهای پسا جنگ

تحقق عدالت انتقالی در کشورهای پسا جنگ، با تغییر ساختارها و سیاست‌ها و وجود عزم و اراده‌ی سیاسی قوی برای حاکمیت قانون و اجرای عدالت مطابق با زمینه‌ها و شرایط موجود ممکن گردیده است. این کشورها هر کدام با شیوه‌ی مختص به خود، با این قضیه برخورد کرده و ضمن بازگرداندن عدالت به مردم، در تحکیم پایه‌های ثبات، صلح دایمی، همبستگی ملی و التیام زخم‌ها و زدودن آثار درد و رنج ناشی از جنگ از ذهن و ضمیر قربانیان و آسیب دیدگان همت گماشته‌اند.

کشورهای آفریقای جنوبی، رواندا، کامبوج، موزامبیک و بوسنی هر کدام یک تجربه و نمونه تاریخی‌اند که با عدالت انتقالی سروکار داشته‌اند هر یک با اتخاذ تدابیر ویژه و راه و روش مخصوص با این موضوع برخورد کرده‌اند. آفریقای جنوبی بر مبنای منطق سلیم و تفکر مدارا طلب نلسون ماندلا^۱، ابتکار شورانگیزی به خرج داد و فضایی ایجاد کرد که اعتراف به جرم و عذرخواهی از قربانیان، به یک ارزش تبدیل شد و همراه با آن، روحیه گذشت و بخشش و تفاهم در میان آسیب دیدگان به یک رویه و رفتار عمومی تبدیل گردید و در نتیجه، بزرگترین همراهی و همدلی ملی به وجود آمد و صلح پایدار را در این کشور تضمین کرد. در رواندا که یک قتل عام فجیع رخ داده بود، مجرمین شناسایی و به پای میز محاکمه کشانده شدند؛ اما تعداد بیشماری از آنان از یک سو، طیف متهمینی که در جریان تحقیق پایشان به دادگاه کشانیده شده بود از سوی دیگر، و نبود دادگاه‌ها به میزان مورد نیاز، کمبود دستیاران ماهر و کارآزموده و سیستم قضایی فرسوده از جانب سوم، سبب

1. Nelson Mandela

شدند که طی حدود شش سال، حتی یک بیستم مجرمین یا متهمین محاکمه نشوند. دوام استمرار بیش از حد این موضوع، نگرانی‌هایی را در خصوص پیامد این محاکمات که احتمالاً ثبات رواندا را به مخاطره می‌افکند، برانگیخت. بحث کلیدی کسانی که معمولاً از عدالت در دوره گذار حمایت نمی‌کنند این است که این عدالت را نمی‌توان در شرایطی که صلح کاملاً بازنگشته به اجرا گذاشت. از این نقطه نظر، برای پیش رفتن با عدالت در دوره گذار، خشونت باید پایان یابد و به دلایل بی‌ثباتی و ناامنی اولویت داده شود. در حالی که مدرک محکمی درباره‌ی این ادعا وجود ندارد، ولی این حقیقت دارد که ابتکارات عدالت در دوره گذار تفاوت‌های مهم بین وضعیت‌های پسااستبدادی را که الگوی عدالت در دوره گذار را در اصل در آن شکل گرفته با موقعیت‌های پسادرگیری و شکننده که این عدالت در آن به شکلی غالب به اجرا درآمده کمتر مورد تحلیل قرار داده‌اند (نوته، ۱۳۹۴: ۱۰).

درک پروژه مشخص سیاسی (دموکراتیک سازی) از الگوی گذار اغلب به شکل معیوب بوده و لازم می‌داند که اصطلاح «عدالت در دوره گذار» رها شود و چیزی مثل عدالت در مورد «فجایع گسترده» جایگزین آن شود. این تلاش برای تغییر معنا به این شکل با توجه به توسعه بی‌اندازه اصول و حقوق بین‌المللی درباره این موضوع از اواخر دهه ۱۹۸۰ و پیدایش جنبش «ضد معافیت از مجازات» می‌تواند مفهومی داشته باشد. گرچه به عدالت در دوره گذار مربوط می‌شد ولی تاریخچه و پس زمینه مفهومی متفاوتی دارد. بعضی‌ها هم می‌گویند عدالت در دوره گذار یکی از ابزارهای بسیار سیاسی برای مدیریت درگیری شده است؛ مثل مذاکره، تحریم‌های اقتصادی و نیروهای نظامی. اگر عدالت نتواند مثل این ابزار دیگر صلح را برقرار کند و خشونت را کاهش دهد، پس منطقی است که باید این ابزار دیگر را جایگزین آن کرد. به نظر همین شکاکان، این فرض که عدالت را طی درگیری می‌توان بی‌طرفانه دنبال کرد مغایر این ادعاست که عدالت می‌تواند با منزوی کردن بعضی از عاملان و توانمند کردن بعضی دیگر مستقلاً بر چشم انداز صلح تاثیر بگذارد. آنها اضافه می‌کنند که در صورتی که مشخص شود که عدالت در دوره گذار از تلاش‌های بشردوستانه می‌کاهد، مانع مذاکرات صلح می‌شود، و از اجرای موفق توافقنامه‌های صلح جلوگیری می‌کند، احتمال بروز عکس‌العمل منفی سیاسی در برابر عدالت بین‌المللی بسیار زیاد است (نوته، ۱۳۹۴: ۱۰).

در افغانستان اولاً بر سر تاریخ آغاز نقض حقوق بشر و ارتکاب جرایم ضد بشری، اجماع و اتفاق نظر وجود ندارد. برخی ریشه‌ی جنایات جنگی را به سال‌های خیلی پیش از آغاز جهاد می‌رسانند، برخی آغاز نقض حقوق بشر را به رژیم‌های خلق و پرچم، برخی دیگر به حکومت مجاهدین و شماری هم به دوره‌ی طالبان و بعضی‌ها هم به دوازده سال حکومت داری اخیر می‌رسانند. ثانیاً، جنگ‌ها و قتل‌عام‌هایی که در افغانستان رخ داده، کمتر نام نسل‌کشی، تصفیه‌ی نژادی و ژنوساید به خود گرفته، بلکه این جنگ‌ها از دید عاملان آن‌ها، جنگ‌های دفاعی، مشروع و قانونی بوده است. تردیدی نیست که در جریان تمام این جنگ‌ها و کشمکش‌ها، حقوق بشر گاهی به پیمان‌های وسیع نقض گردیده جرایم و جنایاتی رخ داده است. این جنایات‌ها، گاه به شکل قتل‌های دسته‌جمعی، شکنجه، تعذیب، تهدید، غصب اموال و املاک و گاه به صورت بی‌حرمتی و توهین به حیثیت، اعتبار و شرافت شهروندان صورت گرفته است. این جنگ‌ها هرگونه که توجیه شود، باز هم نمی‌توان دردها و زخم‌های ناشی از آن را پوشاند و حقوق تضییع شده؛ خسارات وارده و مصیبت‌هایی که بر بخشی از مردم افغانستان رفته است را انکار نمود. جنگ، مصیبت‌ها و دردهای فراوانی به همراه داشته و حداقل دست‌برخی از افراد استفاده‌جو را در قتل و غارت و سرقت اموال مردم باز گذاشته و زمینه‌ی ظلم و حق‌کشی و بی‌عدالتی را فراهم ساخته است. اما نکته‌ی اصلی چنان که پیشتر اشاره شد؛ این است که در میان طیف‌ها و طبقات مختلف مردم بر سر علل و عوامل این کشمکش‌ها اتفاق نظر موجود نیست.

در این جنگ‌ها متناوباً مشاهده می‌شود که جای ظالم و مظلوم، عامل و قربانی و ستم‌دیده و ستمگر تعویض می‌شود. بنظر می‌رسد علی‌رغم تلاش‌های فکری و روشنگری‌هایی که از ناحیه‌ی کمیسیون حقوق بشر و برخی نهادهای دیگر در خصوص معنا و مفهوم و جنبه‌های گوناگون عدالت انتقالی صورت گرفته، هنوز هم سطح آگاهی و درک عموم از این مقوله ناقص است برخی‌ها فکر می‌کنند عدالت انتقالی یعنی یه‌دار آویختن و کشتن و بستن و انتقام‌جویی و امثال آن. طوری که از تجارب کشورهای پس از جنگ برمی‌آید، عدالت انتقالی عمیقاً بر ارزشهای اخلاقی، عدالت و آشتی متکی است تا انتقام‌گیری و کینه‌توزی، و هدف آن پایان دادن به دشمنی‌ها و کینه‌ها و نوید جامعه‌ای

سالم، دموکرات و تفاهم جو را می‌دهد. مهم‌ترین و اساسی‌ترین موضوع در روند عدالت انتقالی؛ تحکیم پایه‌های دموکراسی، رشد و تقویت فرهنگ شهروندی، تأمین حقوق اساسی و مدنی مردم مخصوصاً ایجاد و استحکام همدلی، همگرایی و مستحکم کردن اساسات صلح و آشتی در جامعه است. در کشورهای نظیر افغانستان، سنت‌های ملی و ریشه داری وجود دارند که می‌توانند نقش کارسازی در این گونه موارد ایفا کنند. یکی از کارویژه‌های آیین ریش سفیدی در افغانستان رفع و رجوع اختلافات و حل منازعات و برقراری صلح و آشتی و آرامش در جامعه بوده و هست. باید از این سنت‌ها استفاده اعظمی به عمل آورد و فضای همدلی و شفقت را در جامعه گسترش داد و البته بسیار ضروری و لازم است که در کنار آن، به اقدامات زیربنایی، حاکمیت قانون^۱، نهادینه ساختن حقوق شهروندی، فرهنگ سازی و گسترش ارزشهای عالی اخلاق، معنویت، حفظ عزت نفس و کرامت انسانی شهروندان نیز پرداخته شود. جوامع برآمده از جنگ و کشمکش مانند افغانستان، با وجود حاکمیت جدید و نظام مبتنی بر دموکراسی، وضعی شکننده و متزلزل دارند چه بسا در برابر برخی چالش‌ها، دشواری‌ها و فشارها نتوانند تاب بیاورند. تلاش برای استحکام نظام و تقویت پایه‌های دموکراتیک آن، از اولویتهای اساسی است و هر نوع اقدامی که کلیت نظام را به مخاطره افکند و باعث سستی و ضعف آن گردد، ناصواب خواهد بود.

۵- عدالت انتقالی در افغانستان و چالش‌های پیش رو

موضوع عدالت انتقالی در افغانستان توجه همه مردم افغانستان، حکومت و نهادهایی را که در این جهت کار می‌کنند، به خود جلب کرده است. زیرا چگونگی برخورد با بد رفتاری‌ها، خشونت و جرایم ضد حقوق بشری که در زمان جنگ‌های طولانی واقع شده و با عاملان و قربانیانی که از بی‌عدالتی‌های گذشته به میراث مانده، تحت مطالعه و بازنگری قرار می‌دهد، تا به پدیده شوم فرهنگ معافیت مجرمین از مجازات در کشور خاتمه داده شده و از جانب دیگر رضایت خاطر قربانیان حاصل، و عدالت در مورد شان تأمین شود. به گونه‌ای که این اقدامات عملی به تحکیم صلح، وحدت ملی، مردم سالاری صدمه‌ای وارد

نکرده و مانع رشد و توسعه متوازن جامعه افغانستان نشود. هدف عمومی عدالت انتقالی تأمین فرهنگ پاسخگویی، ارتقای احترام به حقوق بشر و ترویج عدالت و حاکمیت قانون در افغانستان است. روند عدالت انتقالی در کشورهایی قابل اجرا است که به تازگی از یک نظام جابر و مستبد و جنگ‌های خانمانسوز به سوی صلح و مردم‌سالاری قدم گذاشته باشد. مشروعیت اقدامات دولت و ارگان‌های دیگر، بنابر اصل دموکراتیک، ناشی از حکم قانون است و قانون نیز حافظ منافع و حقوق تک‌تک شهروندان می‌باشد. از این رو، دولت موکلف است که برای حفاظت از حقوق شهروندان خود قانون وضع کند. وقتی از دولت خواسته می‌شود که تدابیر و اقداماتی را در زمینه عدالت انتقالی روی دست بگیرد، این خواست باید اساس قانونی داشته باشد تا با اتکا به آن، دولت ملزم به اجرای عدالت انتقالی شود (نویسندگان، ۱۳۹۰: ۱۵۷). قوانین افغانستان تصریحات مشخصی پیرامون عدالت انتقالی ندارد، تا در روشنی آن بتوان فرصت‌ها و زمینه‌های مساعد کننده عدالت انتقالی را توضیح داد. اما قانون اساسی کشور در این زمینه مهم‌ترین سند قانونی است که می‌توان فرصت‌ها و زمینه‌های قانونی عدالت انتقالی را در آن جستجو کرد. در مقدمه قانون اساسی افغانستان یکی از دلایل و انگیزه‌های تصویب این قانون «درک بی‌عدالتی‌ها و نابسامانی‌های گذشته و مصایب بی‌شماری که بر کشور وارد آمده است» محسوب گردیده است. این جمله در مقدمه قانون اساسی به مفهوم یک اعتراف ملی است که افغان‌ها دوره دردمندی از بی‌عدالتی، جنایت و مصیبت ناشی از آن را پشت سر گذاشته‌اند. پس نیاز است تا در این قانون از یک سو اقدامات و تدابیری روی دست گرفته شود تا بحران بار دیگر تکرار نگردد و از جانبی دیگر به میراث بحران گذشته رسیدگی صورت گیرد، چون اثرات و بقای جنگ به خودی خود از بین نمی‌رود.

به همین ترتیب مقدمه قانون اساسی افغانستان یکی از اهداف تصویب این قانون را «ایجاد جامعه مدنی عاری از ظلم، استبداد، تبعیض، و خشونت و مبتنی بر قانون مندی، عدالت اجتماعی^۱، حفظ کرامت و حقوق انسانی و تأمین آزادی‌ها و حقوق اساسی مردم» می‌شمارد. این بند مقدمه وضعیت مطلوب جامعه را در آینده روشن می‌سازد و

1. Social Justice

دیدگاهی را خلق می‌کند که تمام نیرو و منابع برای تحقق آن به کار گرفته شود. از لحاظ قانونی حمایت‌های قانونی فراوانی برای تطبیق عدالت انتقالی در کشور وجود دارد. قانون اساسی افغانستان و قوانین دیگر با تأکیدی که بر حقوق شهروندان و احقاق حقوق نقض شده آنان دارد، می‌تواند حامی اصلی برای عدالت انتقالی باشد. افزون بر آن، افغانستان برخی از مهم‌ترین اسناد حقوقی بین‌المللی و حقوق بشری را امضاء کرده و به آن متعهد شده است و عضو سازمان‌های بین‌المللی همچون دادگاه بین‌المللی جنایی نیز می‌باشد. بنابراین تأکید بر حاکمیت قانون و رعایت تعهدات بین‌المللی توسط دولت افغانستان می‌تواند زمینه را برای تطبیق عدالت انتقالی نیز مساعد سازد. حضور و فعالیت نهادهای بین‌المللی فعال در زمینه عدالت انتقالی از قبیل سازمان ملل متحد، دادگاه بین‌المللی جنایی^۱، مرکز بین‌المللی عدالت انتقالی^۲ و غیره نیز زمینه‌های مساعدی برای تطبیق عدالت انتقالی در افغانستان اند. با این همه چالش‌های متعددی نیز فراروی تطبیق عدالت انتقالی در افغانستان وجود دارد. برخی از این چالش‌ها عبارتند از: خلأ قانونی در این عرصه، ابهام و تعارض در قوانین، فساد گسترده و ضعف حاکمیت قانون، عدم اراده دولت برای تطبیق عدالت انتقالی و حضور قدرتمند جنایت کاران در ارگان‌های دولت، تشتت اجتماعی و تعصبات قومی، مذهبی، زبانی، جنسیتی و غیره، تداوم ناامنی و جنگ در افغانستان، برداشت‌های ناصواب از دین و سوء استفاده از اعتقادات دینی مردم توسط جنایت کاران، سطح پایین سواد و آگاهی‌های عمومی، فقر و بیکاری گسترده و غیره.

۱- خلأ قانونی:

طوری که معلوم است قوانین نافذ کشور مشخصاً به جرایمی مثل جنایت علیه بشریت، جرایم جنگی و ژنوساید^۳ که در دوره بحران ارتکاب یافته، نپرداخته است. بنابراین تطبیق عدالت جزایی که بخش مهم عدالت انتقالی است از این ناحیه در افغانستان با چالش مواجه است ولی عدم تصریح قوانین جزایی کشور به هیچ وجه، دلیل عدم رسیدگی به این

1. International Criminal Court
 2. The International Center for Transitional Justice
 3. Genocide

جرایم صورت گرفته نمی‌تواند باشد؛ زیرا قانون اساسی افغانستان به رعایت اسناد بین‌المللی تاکید می‌کند و بر مبنای این اسناد، جرایم یاد شده نه تنها قابل اغماض نیستند بلکه تحت مرور زمان نیز نمی‌آیند و برای رسیدگی به آن، در کنار مکانیزم ملی، مطابق قواعد بین‌المللی، اقدام به مکانیزم بین‌المللی در داخل می‌کند. در این زمینه ایجاب می‌کند تا دولت افغانستان، با در نظر داشتن مسؤلیت‌های بین‌المللی خود مطابق اسناد بین‌المللی ای که به آن ملحق شده است، به تصویب قوانینی بپردازد که حاوی قواعد متنی و شکلی رسیدگی به این نوع جنایات باشد.

۲- ابهام و تعارض قانونی:

ابهام و تعارض نیز از مشکلات قانون اساسی افغانستان است. در ماده سوم قانون اساسی افغانستان آمده است که: «در افغانستان هیچ قانونی نمی‌تواند مخالف اعتقادات و احکام دین مقدس اسلام باشد». این ماده روشن نمی‌کند که منظور از «اعتقادات و احکام اسلام» چیست، زیرا رژیم طالبان نیز مدعی بودند که مطابق احکام دین اسلام حکومت می‌کنند. ابهامی که در این ماده وجود دارد می‌تواند حتی زمینه‌های سوء استفاده گروه‌های تروریستی و بنیادگرای اسلامی مثل طالبان را نیز مساعد سازد و آن‌ها جنایات شان را به نام «اعتقادات اسلامی» توجیه کنند.

۳- ضعف حاکمیت قانون و وجود فساد و تبعیض و تعصب:

یکی از مشکلات اصلی افغانستان ضعف حاکمیت قانون است. عمده‌ترین دلایل آن فساد گسترده مالی و اداری در دستگاه دولت و ادارات مختلف دولتی این کشور و وجود تعصبات گوناگون قومی، قبیله‌ای، زبانی، مذهبی، سنی، جنسیتی و غیره می‌باشد. در غیاب حاکمیت قانون و شیوع فساد و تبعیض، امکان رسیدگی به جنایات گذشته و مرتکبین آن نیز باقی نمی‌ماند. دولت افغانستان اگر قرار است حاکمیت خود را در سراسر افغانستان و در میان تمامی گروه‌ها و اقشار جامعه گسترش دهد، باید بر حاکمیت قانون و رفع هرگونه فساد و تبعیض تأکید کند و آن را در سرلوحه برنامه‌های خود قرار دهد. دولت سازی نیز تنها از طریق حاکمیت قانون امکان پذیر است.

۴- قانون مصالحه ملی و عفو عمومی:

این قانون را شورای ملی افغانستان در تاریخ ۱۳۸۷/۰۲/۱۶ که دارای شش ماده است، به تصویب رساند. تصویب این قانون که ناشی از حضور مرتکبین جنایات در ساختار قدرت بود، به خاطر بقایای آنان در قدرت و معافیت از پیگرد حقوقی اعمال آنان صورت گرفت. این سند در حقیقت فرهنگ معافیت را در جامعه نهادینه ساخته، عملاً مانع بزرگی را فراروی عدالت انتقالی ایجاد می‌کند. قانون یاد شده بعلاوه اینکه خلاف اصول عدالت است، سدی در مقابل گسترش حاکمیت ملی دولت نیز ایجاد کرده است. زیرا این قانون بخش عظیمی از جامعه را که به نحوی در جنایات گذشته قربانی شده بودند، نسبت به دولت بی‌اعتماد می‌سازد. علاوه بر آن، این سند راه‌گذار جامعه را از بحران‌های گذشته به سوی یک جامعه با ثبات و انسانی، و برقراری صلح پایدار و ترویج وحدت ملی نیز می‌سازد.

الف: چالش‌های سیاسی در افغانستان

تجربه کشورهایی که جنگ یا دوره‌ای از خفقان و ستم ناشی از حاکمیت دیکتاتوری را پشت سر گذاشته‌اند و عدالت انتقالی را برای رسیدن به صلح و دموکراتیزه کردن حاکمیت به عنوان مکانیزم کارا و ملی انتخاب کرده‌اند، نشان می‌دهد که در مرحله پس از جنگ و خفقان، عاملین جنایت و طرفداران آنان همچنان در قدرت باقی مانده و برای معافیت شان با تطبیق عدالت انتقالی آشکارا و سرسختانه مخالفت ورزیده‌اند. این امر برای افغانستان نیز صدق می‌کند. کشوری که سه دهه جنگ را پشت سر گذاشته است و اکنون نیازمند تطبیق عدالت انتقالی برای رسیدن به صلح است چگونه باید با این مشکل کنار بیاید؟ (نویسندگان، ۱۳۹۰: ۱۶۰)

کنفرانس بن^۱ برای افغانستان، یک آغاز جدید و یک امید نو برای رسیدن به صلح و

1. After Operation Enduring Freedom in which the Taliban government was toppled in Afghanistan, in December 2001, the German city of Bonn hosted a conference of Afghan leaders at Hotel Petersberg, to choose the leader of an Afghan Interim Authority widely known as the Bonn Conference.

ثبات بود، اما این کنفرانس نتوانست عاملین جنایات را خلع قدرت کند و نقش آنها را در دوره جدید حیات سیاسی تداوم بخشید. این نکته یک مشکل اساسی برای گذار مسالمت‌آمیز جامعه بسوی آینده‌ای جدید ایجاد کرد و اکثریت قربانیان سه دهه جنگ را نسبت به روند سیاسی بی‌اعتماد ساخت. روند سیاسی افغانستان از کنفرانس بن به این سو به امنیت و مصلحت‌های سیاسی بیشتر از عدالت بها داده است. اینک نیز روند مصالحه با طالبان بر اساس مصالح سیاسی بنا شده و عدالت و حقوق قربانیان را وجه المصلحه گفتگو با طالبان قرار داده است. با این دید، دولت و مدیران شورای عالی صلح، خواستار آزادی رهبران طالبان شده‌اند. در حالی که در زمان طالبان موارد متعددی از جنایات جنگی، جنایات علیه بشریت و نسل‌کشی اتفاق افتاده است و باید مورد بازپرسی قرار بگیرد. باید دقت کرد که تأمین صلح پایدار در گرو تأمین عدالت و رعایت حقوق بشری تمامی شهروندان است. آنچه را برای تطبیق عدالت انتقالی در افغانستان از رویکرد سیاسی می‌توان محدودیت خواند عبارتند از:

- عدم امنیت و تداوم جنگ و ناامنی در افغانستان؛
- بی‌علاقگی و عدم انگیزه سیاسی دولت، سازمان ملل متحد و کشورهای تأمین‌کننده امنیت افغانستان، برای تطبیق این پروسه؛
- استفاده از سیاست معامله‌گری با عاملین جنایات از جانب دولت، سازمان ملل متحد و کشورهای تأمین‌کننده امنیت افغانستان؛
- وجود تعصبات گوناگون، و گرایش‌های انحصارطلبانه بر مبنای آن تعصبات در سیاست افغانستان؛
- نفوذ عاملین جنایات در مناطق دور دست، مخصوصاً در روستاها و مخالفت مسلحانه آنان با سیاست‌های عدالت خواهانه و تأثیرگذاری بر سیاست‌گذاری‌های دولت از این طریق؛
- ضعف نهادهای مدنی و احزاب سیاسی‌ای که برای تطبیق عدالت و ترویج حقوق بشر تلاش می‌کنند؛
- ... و ...

ب: جامعه افغانستان

جامعه افغانستان به دلیل سستهای انعطاف ناپذیر قبیله‌ای امکانات بسیار محدودی برای عدالت انتقالی در فرهنگ سنتی خود دارد. فرهنگ جوامع سنتی به دلیل پیوند عمیق آن با ارزش‌ها و اعتقادات مذهبی مردم، همان گونه که بر باورهای دینی مردم تأثیرات گسترده باقی می‌گذارد و دین و مذهب را در ظرف تنگ سنت‌های قبیله‌ای محدود و محصور می‌سازد، از جانی هم از ارزشهای دینی مایه می‌گیرد. از این رو با پشتوانه ارزشهای مسلم و پذیرفته شده دینی، از قبیل تأکید بر عدالت، مساوات و کرامت انسانی، می‌توان پشتوانه باورهای سنتی جامعه را نیز بدست آورد. جوامع سنتی وقتی برای هر چیز توجیه دینی بیابند، به هیچ دلیلی دیگر ضرورت ندارند. هرچند در بستر فرهنگ سنتی و قبیله‌ای جامعه، ارزشهای انسانی ادیان اغلب به فراموشی سپرده می‌شوند و جای خود را به تعصبات قبیله‌ای و قشری می‌سپارند، اما وقتی این ارزشها با پشتوانه‌های نصوص دینی و احکام قطعی مذهبی احیا و مطرح شوند می‌توانند حمایت فرهنگ سنتی جامعه را نیز بدست آورند. این یک بازسازی و بازتعریف ارزشهای انسانی نهفته در ادیان است، و گرنه متأسفانه سنت‌های قبیله‌ای کمتر مجال تطبیق و رعایت ارزشهای فرد محوری همچون عدالت و حقوق بشر را باقی می‌گذارد. افغانستان، به ویژه خارج از مراکز اصلی شهر، جامعه‌ای بشدت مردسالار است، با قوانین قبیله‌ای پیچیده و سنت‌هایی که فعل و انفعال‌های اجتماعی را محدود، و عمیقاً رابطه بین زنان و مردان را مشخص می‌کند. برخی استدلال می‌کنند که دقیقاً همین ساختارهای اجتماعی و سیستم‌های خویشاوندی است که جامعه‌ی افغانستان را پس از دهه‌ها جنگ و نبود دولت فعال انعطاف پذیر کرده است. از نظر تاریخی، چندین تلاش برای مدرن کردن جامعه‌ی افغانستان صورت گرفته است. یکی از اولین‌ها در اوایل قرن بیستم در حکمرانی شاه امان الله بود که پس از استقلال افغانستان در سال ۱۹۱۹، برای اصلاحات اساسی در قانون اساسی، تجارت و آموزش و پرورش تلاش کرد. پس از کناره‌گیری امان الله در سال ۱۹۲۹، بیشتر اصلاحات او رها شد. چندین دهه بعد در دهه ۱۹۷۰، دولت‌های کمونیست اصلاحات اساسی مشابهی را، به ویژه در محدوده آموزش و پرورش، اجرا کردند تا آنچه را به نظرشان هنجارها و الگوهای سنتی و مذهبی عقب مانده

در جامعه افغانستان است ریشه کن کنند. کودتای ۱۹۷۸ حزب دموکراتیک خلق افغانستان شکاف‌های عمیقی هم در جامعه شهری و هم در جامعه روستایی ایجاد کرد. سال‌های اولیه جنگ تلفات زیادی به رهبری سستی، قبیله‌ای و مذهبی وارد کرد و رهبری سیاسی نظامی مجاهدین را جایگزین آن ساخت، که در آغاز علیه شوروی و ارتش افغانستان و سپس علیه یکدیگر و جناح‌های شبه نظامی جنگیدند (نوته، ۲۰۱۵: ۱۴).

اوج‌گیری قومیت‌گرایی یا پیوندهای قبیله‌ای به جای هویتی ملی میان جنگ سالاران از این رو پیامدی تدریجی از جنگ‌ها و مداخلات خارجی است که هویت‌ها را بر اساس خطوط قومی و قبیله‌ای سیاسی سازی می‌کند. گروه‌ها رهبران‌شان را به مثابه فاتحان، منجیان، شهیدان یا کسانی که به فکر امنیت و نیازهای دیگر آنها هستند، می‌بینند. در بدبینانه‌ترین حالت، آنها را به عنوان شیاطینی ضروری می‌بینند برای دفاع از جامعه در برابر جنگ سالاران رقیب. امروز، بعد قومی افغانستان همچنان مشکل ساز است ولی بنظر می‌رسد عاملان ذینفع بین‌المللی آن را تشخیص نمی‌دهند. همان گونه که این یا آن گروه فرآیند مصالحه را ناعادلانه تشخیص داد، مشکلات و رقابت‌های رایج در جنگ داخلی پیش از سال ۲۰۰۱، خود را نشان داد (نوته، ۲۰۱۵: ۱۴).

ج: اقدامات دولت افغانستان در عرصه عدالت انتقالی

افغانستان گام‌های مهمی را در راه ایجاد دولت با ثبات، مبتنی بر قانون و مردم سالاری بر می‌دارد. در عین حال، کشور با میراث نقض فاحش حقوق بشر در بیش از دو دهه جنگ رویارو است که سایه تاریکی را بر همزیستی صلح آمیز و مبتنی بر عدالت میان مردم افکنده است. در گزارش منشی عمومی ملل متحد درباره حاکمیت قانون و عدالت انتقالی در جوامع در حال جنگ و پس از جنگ، تأکید شده است که عدالت، صلح و دموکراسی مفاهیم جدا از یکدیگر نبوده، بلکه اجزای یک کلیت واحد را می‌سازند. ایجاد ثبات و صلح پایدار، رسیدگی به جرایم گذشته، مصالحه میان مجرمین و قربانیان و گذار از گذشته‌ای همراه با تفرقه به آینده مشترک، امر دشواری در تمام کشورهای پس از جنگ شمرده می‌شود به ویژه در کشورهای دارای نهادهای اجتماعی و سیاسی ضعیف، امکانات محدود همراه با ناامنی و

مردمی متأثر از جنگ، برای گذار به یک زندگی صلح آمیز و تحکیم آشتی ملی در افغانستان باید به گذشته برخوردی جسورانه، مبتنی بر عدالت و یا اجتناب از انتقام‌گیری صورت گیرد. راه‌هایی را برای بنا کردن همزیستی میان شهروندان این کشور بر اصول تسامح، گذشت و ایجاب یک نظام اجتماعی مبتنی بر حقوق و قانون جستجو نمود.

برنامه عمل دولت (صلح، مصالحه و عدالت) یک استراتژی تصویب شده از سوی دولت جهت مشخص کردن بی‌رحمی‌های گذشته در افغانستان است که به تقاضای قربانیان پاسخ مثبت داده و با تضمین حساب‌دهی مصالحه را ترویج می‌کند. این برنامه همچنین روی اصلاحات در ادارات دولتی تأکید می‌کند تا حاکمیت قانون، اداره خوب و منع تخلفات جاری از حقوق بشر تقویت شود. به تاسی از گفته‌های فوق برمی‌آید که مردم افغانستان خود در قسمت تعیین سرنوشت از جمله حمایت از روند عدالت انتقالی در کشور عاملان و منصفانه برای مرهم گذاشتن بر زخم‌های قربانیان جنگ، گام برداشته و در تطبیق این پروسه با نهادهای مرتبط و دولت همکاری باشند. زیرا نظر اکثریت مردم و حمایت آن‌ها از پروسه عدالت انتقالی در کشور در گزارش صدای مردم تذکر داده شده است. همچنان عدالت انتقالی یک برنامه ملی است و اختصاص به هیچ گروه خاصی ندارد. برای تطبیق و اجرای این برنامه ضرورت است که حاکمیت ملی در کشور وجود داشته باشد. دولت مثل حاکمیت ملی در کشور است و خواست مردم باید توسط دولت و در سایه حمایت قانون و اصل عدالت اجرا شود. دولت برای اینکه اقتدارگرایی ملی را با خود داشته باشد، پیش از هر چیز باید جامعه را از تشتت اجتماعی دوران جنگ نجات دهد و احساس تعلق ملی و همبستگی ملی را بوجود بیاورد. این کار ممکن نیست مگر اینکه حساب جنایات گذشته و نقض حقوق بشری شهروندان در اثر آن جنایات، تصفیه شود. بنابراین دولت باید عدالت انتقالی را به مثابه خواست ملی ملت افغانستان در دست اجرا بگذارد. اگر دولت برای تطبیق عدالت انتقالی اراده نداشته باشد، گروه‌های دیگر به تنهایی قادر به اجرای آن نخواهند بود. از این رو دولت بازیگر اصلی در تطبیق و اجرای عدالت انتقالی می‌باشد. نهادهای دیگر می‌توانند در بستر قانونی که دولت خلق کرده است بازی کنند و احیاناً در این بستر همدم و همکار دولت باشند. یعنی تطبیق و اجرای برنامه عدالت انتقالی بیشتر از

همه به دوش دولت می‌باشد (نویسندگان، ۱۳۹۰: ۱۱۱). به صورت بسیار کلی می‌توان گفت که دولت مکلف است که از تمام حقوق و امتیازاتی که برای شهروندان افغانستان در قانون اساسی این کشور و تعهدات بین‌المللی آن تذکر یافته است حفاظت کند. هرچند در قانون اساسی افغانستان عدالت انتقالی به صراحت تذکر نیافته است، اما می‌توان از شرح وظایف ارگان‌های دولتی و مسئولیت و تعهدات آن در قبال اسناد معتبر بین‌المللی در این زمینه، نقش آنها را در عدالت انتقالی تبیین کرد (نویسندگان، ۱۳۹۰: ۱۱۲).

د: برنامه عمل و نقش کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان در فرآیند عدالت انتقالی

برنامه عمل توسط حکومت افغانستان با همکاری کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان و هیأت کمک ملل متحد «یوناما» تهیه شده است. این برنامه به «اجلاس‌هاگ درباره صلح، مصالحه و عدالت در افغانستان» در ۶-۷ جون ۲۰۰۵ که درهاگ هلند برگزار شده بود، ارایه و مورد موافقت شرکت کنندگان قرار گرفت (نویسندگان، ۱۳۹۰: ۱۱۳). این برنامه عمل دربرگیرنده نظراتی است که در جریان اجلاس توسط هیأت افغانستان، کمیسیون مستقل حقوق بشر این کشور و سایر شرکت کنندگان مورد بررسی و پذیرش قرار گرفت. کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان در سال ۲۰۰۵ برای تطبیق عدالت انتقالی «برنامه عمل» عدالت انتقالی را تهیه و منتشر نمود و عمده‌ترین پیشنهادش را که دولت می‌تواند انجام دهد در آنجا تذکر داد (نویسندگان، ۱۳۹۰: ۱۱۲). مهم‌ترین آنها عبارتند از:

۱. تعیین روز یاد بود ملی، روز قربانیان نقض حقوق بشر و جنایات جنگی در افغانستان؛
۲. تأسیس بناهای یاد بود ملی در مناطق مختلف؛
۳. تأسیس موزه ملی برای زنده نگه داشتن خاطره قربانیان و تعلیم نسل جوان با استفاده از تاریخ و سمبل‌های سه دهه جنگ به شکل تصویر و نام‌های قربانیان، عکس‌ها و فیلم‌هایی از جریان جنگ؛
۴. تحکیم نقش، ظرفیت و تلاش‌های کمیسیون اصلاحات اداری؛
۵. اصلاحات همه جانبه قضایی به منظور ایجاد یک نظام قضایی موثر و عادلانه برای جلوگیری از تکرار نقض حقوق بشر و وقوع بی‌عدالتی؛

۶. اصلاح و پاک سازی ادارات از حضور جنایت کاران جنگی؛
۷. احراز حاکمیت قانون و جلوگیری از نقض قوانین در ادارات دولتی به منظور جلب اعتماد مردم و تحکیم روحیه همدیگر پذیری؛
۸. اجرا و حمایت رسمی از برنامه حقیقت یابی و مستند سازی حوادث دوران جنگ و جنایات؛
۹. ایجاد زمینه های مساعد و مطمئن برای قربانیان بخاطر بیان دردها و رنج هایشان؛
۱۰. ایجاد زمینه های مساعد ملی برای عفو و مصالحه ملی؛

کمیسیون در عرصه های آموزش حقوق بشر، عدالت انتقالی، حقوق طفل، حقوق زن، نظارت و بررسی از حقوق بشر حقوق اشخاص دارای معلولیت فعالیت می کند. بخش های تحقیقات و برنامه ریزی، هماهنگی روابط با تمویل کنندگان و گزارش ها، گزارش دهی و ... این عرصه های فعالیت را پشتیبانی می کند. کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان علاوه بر مسئولیت ها و صلاحیت هایی که در «قانون اساسی افغانستان» و «قانون تشکیل، وظایف و صلاحیت های کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان»، عهده دار گردیده است؛ بر اساس فیصله های کارگاه ملی حقوق بشر در مارچ ۲۰۰۲، به راه اندازی یک مشورت ملی و طرح یک استراتژی ملی برای عدالت انتقالی و تخطی های صورت گرفته از حقوق بشر در گذشته، مکلف شده است (نویسندگان، ۱۳۹۰: ۱۱۵).

ح: نقش نهادها و جامعه مدنی^۱ در تحقق عدالت انتقالی

نقش اصلی در تطبیق عدالت انتقالی از آن دولت است، زیرا دولت مجری و اعمال کننده قانون است و بر تمامی جنبه های زندگی شهروندان در محدوده قانون تسلط دارد. احزاب سیاسی، نهادهای مدنی، رسانه ها و مراکز آموزشی می توانند در تطبیق عدالت انتقالی و اجرای مراحل مختلف آن کمک کنند و در تسهیل آن نقش بازی کنند. یعنی احزاب و نهادهای مدنی نسبت به دولت در زمینه تحقق عدالت انتقالی نقش ثانویه دارند و هیچ کدام نمی توانند مستقل از دولت نقشی در این زمینه بازی کنند (نویسندگان، ۱۳۹۰: ۱۱۷). عدالت

در دوره گذار در اصل از طریق تلاشهای جامعه مدنی شکل گرفت و نقش جامعه مدنی در ترویج فرآیندهای عدالت در دوره گذار حیاتی باقی می‌ماند. ولی «جامعه مدنی» را نباید به «سازمانهای غیر دولتی»^۱ تقلیل داد. در تمام فرآیندهای گذار، طیفی از عواملان، از جمله گروه‌های قربانیان، اتحادیه‌ها و سازمان‌های مذهبی، سهمی اساسی داشته‌اند (نوته، ۲۰۱۵: ۳۵). بطور کلی موانعی که بر سر راه جامعه مدنی برای عدالت در دوره گذار وجود دارد به قرار زیر است:

— اگر عدالت در دوره گذار با تلاش‌های جریان اصلی صلح‌سازی^۲ و دولت‌سازی^۳ رسماً مرتبط نشود و به هدف کوچکی که سازمان‌های حقوق بشر دنبال می‌کنند تقلیل یابد، منزوی می‌شود.

— فقدان مطالبه مشترک روشن و خوش ساخت برای اقدام در زمینه عدالت در دوره گذار، که توسعه توافق عمومی میان عواملان ذینفع را از طریق فرصت کافی برای بحث و تحلیل ایجاد می‌کند، ممکن است به حذف شهروندان از فرآیندهای عدالت در دوره گذار شود که بعنوان ابتکاراتی با محوریت تأمین کنندگان مالی یا مدیریت دولتی تصور می‌شوند.

— برای اطمینان از افزایش شفافیت از طریق نظارت نهادهای مدنی و با اطمینان یابی از دسترسی به اطلاعات، پرونده‌های دادگاه که در دسترس عموم است، الزام‌های قانونی برای گزارش دادن درباره درگیری‌ها و افزایش آگاهی مردم، داشتن حمایت ضروری است.

— تقویت و حمایت از پتانسیل پیشگیرانه جامعه مدنی احتمالاً از عواملی به دست می‌آید که اغلب فاقد این موارد می‌باشند: الف) ترویج فعال آزادی‌های بنیادی بیان و عقیده، گردهمایی صلح‌آمیز؛ ب) برقراری سیستم آموزشی که فرصت‌هایی را برای توسعه مهارت‌های بازاری و نیز تفکر انتقادی فراهم کند؛ و غیره.

دستاورد

موضوع عدالت انتقالی "موضوع قدیمی و فراموش شده‌ای" در افغانستان نیست. برعکس، قصور مداوم در اشاره به موضوع‌های معافیت از مجازات و اجرای فرآیند

1. Non-governmental organization
2. Peace-building
3. State-building

جامعی از عدالت در دوره گذار به تصویر امروز کشور شکل می‌دهد. بنابراین، عدالت در دوره گذار مطالبه پایدار مردم افغانستان باقی می‌ماند. آنها نمی‌خواهند گذشته را فراموش کنند و می‌دانند باید برای به تصویر کشیدن آینده‌ای بهتر باید به آن بپردازند. حال، در میانه تشدید تنش‌های سیاسی و خشونت‌های جاری، مستند کردن ابعاد تجاوزها با تأکید بر رنج قربانیان به جای تقصیر مرتکبان، در اولویت می‌ماند. این کار رفته رفته از مباحثه‌ای در سطح ملی درباره مصالحه جامعه افغانستان با تاریخ آن و حرکت فرآیند عدالت در دوره گذار حمایت خواهد کرد.

نگارنده ضمن بررسی مفهوم عدالت انتقالی و ابعاد و چالش‌های پیش رو و همچنین بررسی اقدامات دولت و جامعه مدنی برای تطبیق عدالت انتقالی در افغانستان بر این نظر است که دولت افغانستان باید برنامه عمل برای صلح و مصالحه را که در سال ۲۰۰۵ تنظیم شد؛ احیا و اجرا شود. دولت از طریق پارلمان، قانون عفو عمومی و ثبات ملی را لغو کند، زیرا این قانون آشکارا نقض قانون اساسی افغانستان و تعهدات کشور در عهدنامه‌های بین‌المللی و مانعی است در راه صلحی عادلانه و با دوام. همچنین دولت کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان را تقویت و استقلال آن را تضمین کند؛ اطمینان حاصل کند که این کمیسیون کاملاً در تمام فرآیندهای مربوط به صلح و مصالحه مشارکت کند و فوراً گزارش ترسیم منازعه کمیسیون حقوق بشر افغانستان را منتشر کند. دولت افغانستان وظایف خود برای تضمین امنیت قربانیان و تمام مشارکت‌کنندگان در فرآیندهای جبران خشونت‌های جدی را انجام دهد. ارتکاب جنایت‌های جدی، از جمله خشونت جنسی، بدست مأموران امنیتی و دیگر عوامل، باید با اولویت بالا مورد توجه قرار گیرد. و اینکه جامعه بین‌المللی و سازمان ملل متحد عدالت در دوره گذار را در مرکز مداخله خود در افغانستان قرار دهند و به تلاش‌ها برای تأمین حمایت‌های مالی و انواع دیگر حمایت برای قربانیان و سازمان‌های جامعه مدنی افغانستان فعال در عدالت در دوره گذار ادامه دهند؛ و تمام راهکارهای مناسب را برای بررسی، نظارت، آگاهی‌دادن و گزارش عمومی درباره وضعیت حقوق بشر افغانستان برقرار کنند یا به کار گیرند تا به شکایت‌های فردی قربانیان پاسخ دهند، و با همکاری دولت مردان افغانستان، نقشه راهی را برای اجرای توصیه‌های ملل درباره حقوق بشر و عدالت انتقالی به جریان بیاورند.

پی‌نوشت‌ها:

کتب فارسی و انگلیسی

۱. ذاکریان مهدی، سازمان ملل متحد و امنیت جهانی، تهران: انتشارات خرسندی، چاپ اول، ۱۳۹۴.
۲. سرآمد، محمد حسین، جاوید شکیب احمد، قانع احسان، وداع خموش سهیلا، دستنامه آموزشی عدالت انتقالی، کابل: انتشارات مطبوعه مولانا، چاپ اول، ۱۳۹۰
۳. علامه غلام حیدر، جنایات علیه بشریت در حقوق بین‌الملل کیفری، تهران: نشر میزان، چاپ اول، ۱۳۸۵
۴. مهرپور حسین، نظام بین‌المللی حقوق بشر، تهران: انتشارات اطلاعات، چاپ سوم، ۱۳۸۳
۵. تاموشات کریستیان، حقوق بشر، تهران: انتشارات نشر میزان، چاپ اول، ۱۳۸۶
۶. مهرپور حسین، نظام بین‌المللی حقوق بشر، تهران: انتشارات اطلاعات، چاپ دوم، ۱۳۸۳
۷. قاری سید فاطمی، حقوق بشر در جهان معاصر، تهران: انتشارات دانشگاه شهید بهشتی، چاپ اول، ۱۳۸۳
۸. ذاکریان مهدی، همه حقوق بشر برای همه، تهران: نشر میزان، چاپ اول، پاییز ۱۳۹۲
۹. پور عزت علی اصغر، مبانی دانش اداره دولت و حکومت، تهران: انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ اول، پاییز ۱۳۸۷
10. UNDP, governance in post-conflict situations, 2004
11. Assessing the Impact of Transitional justice Hugo van der Merwan, Victoria baxter, Audrey r.chapman wolfgang Pasternak: 2003

مقالات و اسناد

۱. قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان، نشر کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان صلح، مصالحه و عدالت در افغانستان، برنامه عمل جمهوری اسلامی افغانستان، از نشریات کمیسیون مستقل حقوق بشر
۲. نادری احمد نادر، ژورنال بین‌المللی عدالت انتقالی آکسفورد، شماره اول، جلد اول، مارچ

۳. ذاکریان مهدی، عدالت انتقالی، پایه‌های آرامش قربانیان نقض حقوق بشر، فصلنامه مطالعات بین‌المللی، سال هشتم، شماره ۱۳۹۰، ۲
۴. سرآمد محمد حسین، بایسته‌های عدالت انتقالی و تطبیق آن در افغانستان، ۲۰۱۱
۵. ذاکریان مهدی، عمادی سید رضی، عدالت انتقالی و امنیت بین‌المللی، فصلنامه سازمانهای بین‌المللی، سال اول، شماره اول، ۱۳۹۲

6. Winterbotham, Emily. The state of transitional justice in Afghanistan. Actors, Approaches and Challenges. Afghanistan Research and Evaluation Unit, 2010
7. Gossman, Patricia and Kouvo, Sari. Tell us how this ends: Transitional justice and prospects for peace in Afghanistan. Afghanistan Analysts Network, 2013
8. Arthur, Paige. How "Transition" Reshaped Human Rights: A Conceptual History of Transitional Justice. Human Rights Quarterly 31, 321-367. The Johns Hopkins University Press, 2009
9. Armanshahr/OPEN ASIA internal notes
10. Reports of the special rapporteur on the promotion of truth, justice, reparation and guarantees of non-recurrence, A/HRC/27/56. 27 August 2014.